Philosophical Thought
Fall 2026, Volume 6, Issue 4
Type: Original Research
Pages: 493-512

Reconstructing the Three-Layered Architecture of Self-Consciousness; A Reappraisal of Avicenna's Flying Man and Frank Jackson's Mary's Room

Heydarian J.*
Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ilam University, Ilam, Iran

Abstract
The thought experiments of Avicenna's "Flying Man" and Jackson's "Mary's Room" are among the most important philosophical formulations concerning consciousness, yet they have often been examined independently. This research asks whether these two experiments address a single problem or reveal different layers of self-consciousness. Employing a descriptive-analytical method and conceptual reconstruction, the study elucidates their relationship within the framework of the "Architecture of Self-Consciousness." Findings indicate that the "Flying Man" pertains to immediate self-awareness and the condition for the possibility of a conscious subject, while "Mary's Room" uncovers phenomenal consciousness and the epistemic value of first-person experience. The paper proposes a three-layered model comprising immediate self-awareness, phenomenal consciousness, and reflective self-knowledge, arguing that these experiments are not rivals but mutually complementary, each illuminating a distinct level of the architecture of self-consciousness. This framework facilitates systematic dialogue between Islamic philosophy and contemporary philosophy of mind.

Keywords: Avicenna; Flying Man; Mary's Room; Immediate Self-Awareness; Phenomenal Consciousness; Architecture of Self-Consciousness; Thought Experiment

*Corresponding Author
Tel: +98 (84) 59241594
Post Address: Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ilam University, Pazhohesh Boulevard, Ilam, Iran. Postal Code: 69391-77111
Email: javad.heydarian@gmail.com
Received: August 3, 2026 Accepted: September 7, 2026 ePublished: October 19, 2026

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

بازسازی معماری سه‌لایه‌ای خودآگاهی؛ بازخوانی «انسان معلق» ابن‌سینا و «اتاق مری» فرانک جکسون

جواد حیدریان*
گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

چکیده
آزمایش‌های فکری «انسان معلق» ابن‌سینا و «اتاق مری» جکسون از مهم‌ترین صورت‌بندی‌های فلسفی درباره آگاهی‌اند، اما غالبا به صورت مستقل بررسی شده‌اند. مساله پژوهش آن است که آیا این دو آزمایش ناظر به یک مساله‌اند یا لایه‌های متفاوتی از خودآگاهی را آشکار می‌کنند. پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بازسازی مفهومی، نسبت این دو را در چارچوب «معماری خودآگاهی» تبیین می‌کند. نتایج نشان می‌دهد «انسان معلق» ناظر به خودآگاهی حضوری و شرط امکان تحقق سوژه آگاه است، در حالی که «اتاق مری» آگاهی پدیداری و ارزش معرفتی تجربه اول‌شخص را آشکار می‌سازد. مقاله با مدلی سه‌لایه شامل خودآگاهی حضوری، آگاهی پدیداری و خودشناسی بازتابی، استدلال می‌کند این دو آزمایش نه رقیب، بلکه مکمل یکدیگرند و هر یک مرتبه‌ای از معماری خودآگاهی را روشن می‌کنند. این چارچوب، زمینه گفت‌وگوی نظام‌مند میان فلسفه اسلامی و فلسفه ذهن معاصر را فراهم می‌سازد.

کلیدواژگان: ابن‌سینا، انسان معلق، اتاق مری، خودآگاهی حضوری، آگاهی پدیداری، معماری خودآگاهی، آزمایش فکری

***نویسنده مسئول:** javad.heydarian@gmail.com
آدرس مکاتبه: ایلام، بلوار پژوهش، دانشگاه ایلام، صندوق پستی: ۶۹۳۹۱-۷۷۱۱۱
تلفن محل کار: ۵۹۲۴۱۵۹۴ (۰۸۴)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۵/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۱۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۲۷

مقدمه

خودآگاهی (Self-Consciousness) یکی از بنیادی‌ترین مسایل در فلسفه ذهن و معرفت‌شناسی است و پرسش از اینکه انسان چگونه از وجود خویش و تجربه‌های آگاهانه خود آگاه می‌شود، هم در سنت فلسفه اسلامی و هم در فلسفه تحلیلی معاصر جایگاهی محوری دارد. اختلاف دیدگاه‌ها در این حوزه، بیش از آنکه ناظر به اصل تحقق خودآگاهی باشد، به تبیین منشا، ساختار و مراتب آن بازمی‌گردد. در سنت فلسفه اسلامی، ابن‌سینا با نظریه شعور بالذات و آزمایش فکری «انسان معلق» (Flying Man) از نوعی خودآگاهی حضوری دفاع می‌کند که تحقق آن مستقل از ادراک حسی، تجربه بدنی و بازنمایی مفهومی است [Ibn Sina, 2004: 292-294; Kaukua, 2015: 61-68]. در مقابل، در فلسفه ذهن معاصر، به‌ویژه پس از طرح استدلال معرفت فرانک جکسون، مساله اصلی به این پرسش معطوف شده است که آیا تجربه پدیداری (Phenomenal Experience) واجد بعدی معرفتی است که از طریق توصیف‌های فیزیکی یا معرفت گزاره‌ای قابل دسترس نباشد [Jackson, 1982; Jackson, 1986]. این دو سنت، اگرچه هر دو به مساله آگاهی می‌پردازند، اما ظاهرا از دو نقطه آغاز متفاوت حرکت می‌کنند.

در میان روش‌های تحلیل این مساله، آزمایش‌های فکری (Thought Experiments) جایگاهی ممتاز دارند. آزمایش فکری صرفا یک مثال فرضی یا ابزار آموزشی نیست، بلکه روشی برای آزمون شهودهای فلسفی، تحلیل مفاهیم و ارزیابی توان تبیینی نظریه‌ها از طریق طراحی موقعیت‌های فرضی است؛ موقعیت‌هایی که با تعلیق برخی شرایط عادی تجربه، ساختار مفهومی یک مساله را آشکار می‌کنند [Brown, 2011: 1-18; Sorensen,

[1992: 3-15]. از این رو، ارزش معرفتی آزمایش‌های فکری نه در واقعیت خارجی سناریوهای فرضی، بلکه در توان آنها برای آشکارساختن روابط مفهومی و پیش‌فرض‌های نظری است [Norton, 2004].

در این میان، «انسان معلق» ابن‌سینا و «اتاق مری» (Mary's Room) فرانک جکسون از اثرگذارترین آزمایش‌های فکری در تاریخ فلسفه به شمار می‌آیند؛ با این حال، هر یک در بستری نظری متفاوت شکل گرفته و معمولا در دو سنت پژوهشی مستقل بررسی شده‌اند. انسان معلق غالبا در چارچوب مباحث تجرد نفس، علم حضوری و خودآگاهی اولیه تحلیل می‌شود [Marmura, 1986; Kaukua, 2015: 61-80]، در حالی که اتاق مری عمدتا در منازعات مربوط به فیزیکالیسم، کیفیات ذهنی (Qualia) و آگاهی پدیداری بررسی می‌شود [Jackson, 1982; Chalmers, 1996: 3-31; Alter, 2017: 404-414]. از این رو، ادبیات موجود غالبا این دو آزمایش فکری را متعلق به دو مساله مستقل تلقی کرده و کمتر کوشیده است نسبت مفهومی آنها را در چارچوبی واحد تبیین کند.

مرور پژوهش‌های معاصر نیز نشان می‌دهد که مطالعات تطبیقی موجود عمدتا بر بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های محتوایی این دو آزمایش فکری متمرکز بوده‌اند [Razzaq, 2024; Sever Kıyak, 2025]. برخی پژوهش‌ها بر نقش هر دو در نقد تجربه‌گرایی یا دفاع از نوعی معرفت غیرحسی تاکید کرده‌اند و برخی دیگر تفاوت آنها را در نتایج معرفت‌شناختی یا هستی‌شناختی برجسته ساخته‌اند؛ با این حال، پرسش بنیادین همچنان بی‌پاسخ مانده است که آیا این دو آزمایش فکری اساسا درباره یک نوع آگاهی سخن می‌گویند، یا هر یک لایه‌ای متفاوت از ساختار خودآگاهی را آشکار می‌کنند؟ به نظر می‌رسد پیش‌فرض مشترک بخش مهمی از این ادبیات آن است که هر دو آزمایش فکری به یک مساله پاسخ می‌دهند و از این رو، باید مستقیما با یکدیگر مقایسه شوند؛ حال آنکه خود این پیش‌فرض نیازمند ارزیابی انتقادی است.

فرضیه اصلی این پژوهش آن است که منشا این ابهام، خلط میان سطوح مختلف تحلیل آگاهی است. مقاله حاضر استدلال می‌کند که «انسان معلق» و «اتاق مری» نه دو پاسخ رقیب به یک مساله واحد، بلکه دو آزمایش فکری درباره دو لایه متمایز از معماری خودآگاهی هستند. انسان معلق شرط امکان تحقق سوژه آگاه و خودآگاهی حضوری (Immediate Self-awareness) را آشکار می‌کند، در حالی که اتاق مری به آگاهی پدیداری (Phenomenal Consciousness) و ارزش معرفتی تجربه اول‌شخص می‌پردازد. از این رو، تفاوت این دو نه در نتایج، بلکه در سطح تبیین آنهاست: نخستی به پرسش «چه چیزی تحقق سوژه آگاه را ممکن می‌سازد؟» پاسخ می‌دهد و دومی به این پرسش که «تجربه آگاهانه چه چیزی به معرفت سوژه می‌افزاید؟».

بر پایه این فرضیه، پژوهش حاضر با روش تحلیلی-تطبیقی و از طریق بازسازی مفهومی و منطقی دو آزمایش فکری، چارچوبی نظری با عنوان «معماری خودآگاهی» ارایه می‌کند. مقصود از این چارچوب، ساختار سلسله‌مراتبی روابط مفهومی میان مراتب مختلف خودآگاهی است؛ ساختاری که در آن هر مرتبه، شرط تبیینی مرتبه بعدی محسوب می‌شود. سهم نظری این مقاله را می‌توان در سه سطح صورت‌بندی کرد؛ نخست، در فلسفه تطبیقی، با نقد الگوی رایج مقایسه مستقیم میان «انسان معلق» و «اتاق مری» و بازسازی نسبت آنها بر پایه تفاوت در سطح تحلیل؛ دوم، در فلسفه ذهن، با ارایه نظریه «معماری خودآگاهی» و تفکیک نظام‌مند میان خودآگاهی حضوری، آگاهی پدیداری و افق خودشناسی بازتابی (Reflective Self-Knowledge)؛ و سوم، در سطح روش‌شناختی، با ارایه الگویی برای تحلیل و طبقه‌بندی آزمایش‌های فکری براساس موضوع، پرسش فلسفی، نوع آگاهی و جایگاه تبیینی آنها. بر این اساس، مقاله حاضر مدعی است که «معماری خودآگاهی» صرفا تفسیری از دو آزمایش فکری نیست، بلکه فراچارچوبی نظری (Meta-theoretical Framework) برای

سامان‌دهی و تحلیل طیف گسترده‌ای از آزمایش‌های فکری در فلسفه ذهن، از جمله انسان معلق، اتاق مری، خفاش‌بودن چه حسی دارد؟ (What Is It Like to Be a Bat?)، زامبی فلسفی (Philosophical Zombies) و مغز در خمره (Brain in a Vat) به شمار می‌آید.

آزمایش‌های فکری و معماری خودآگاهی

آزمایش‌های فکری از مهم‌ترین روش‌های استدلال در فلسفه‌اند که با طراحی موقعیت‌های فرضی، امکان تحلیل مفاهیم، آزمون شهودهای فلسفی و ارزیابی توان تبیینی نظریه‌ها را فراهم می‌کنند. برخلاف آزمایش تجربی که اعتبار خود را از مشاهده و آزمون بیرونی می‌گیرد، آزمایش فکری با حذف یا تعلیق برخی شرایط عادی، می‌کوشد روابط مفهومی و پیش‌فرض‌های پنهان یک نظریه را آشکار سازد [Brown, 2011: 1-18; Sorensen, 1992: 3-15]. از این رو، ارزش معرفتی آزمایش فکری نه در تحقق خارجی سناریوی فرضی، بلکه در قدرت آن برای آشکارکردن ساختار منطقی مساله است.

در فلسفه ذهن، آزمایش‌های فکری به یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحلیل مفاهیم بنیادین، از جمله خودآگاهی، آگاهی پدیداری، هویت شخصی و نسبت ذهن و بدن تبدیل شده‌اند. بسیاری از مشهورترین مباحث این حوزه، مانند «انسان معلق»، «اتاق مری»، «خفاش‌بودن چه حسی دارد؟»، «زامبی فلسفی» و «مغز در خمره»، در قالب سناریوهای فرضی صورت‌بندی شده‌اند؛ زیرا این روش امکان می‌دهد ابعاد مختلف آگاهی از یکدیگر تفکیک و سهم هر یک در تبیین ذهن روشن شود [Nagel, 1974; Jackson, 1982; Chalmers, 1996: 3-31].

با این حال، همه آزمایش‌های فکری درباره یک مساله واحد نیستند و نمی‌توان آنها را در یک سطح تحلیلی قرار داد. برخی از آنها در پی تبیین شرایط امکان تحقق سوژه آگاه هستند؛ مانند «انسان معلق» یا «مغز در خمره» که بر وضعیت وجودشناختی یا معرفت‌شناختی سوژه تمرکز دارند. در مقابل، گروهی دیگر، مانند «اتاق مری»، «زامبی فلسفی» و «خفاش‌بودن چه حسی دارد؟»، به ماهیت تجربه پدیداری و کیفیت ذهنی تجربه می‌پردازند [Nagel, 1974; Jackson, 1982; Chalmers, 1996: 101-124]. از این رو، اختلاف این آزمایش‌ها بیش از آنکه در پاسخ‌هایشان باشد، در نوع پرسش فلسفی است که مطرح می‌کنند.

بر همین اساس، مقاله حاضر مفهوم «معماری خودآگاهی» (Architecture of Self-Consciousness) را به عنوان چارچوب تحلیلی خود پیشنهاد می‌کند. مقصود از معماری خودآگاهی، ساختار سلسله‌مراتبی روابط تبیینی میان مراتب مختلف خودآگاهی است؛ به گونه‌ای که هر مرتبه، شرط مفهومی و تبیینی مرتبه بعدی محسوب می‌شود، نه لزوما مرحله‌ای زمانی یا روان‌شناختی. بنابراین، معماری خودآگاهی صرفا استعاره‌ای برای نظم مفاهیم نیست، بلکه مدلی نظری برای توضیح نسبت میان سطوح مختلف آگاهی و جایگاه هر یک در تبیین ذهن است.

این مفهوم بر سه سنت فلسفی استوار است. سنت نخست، فلسفه ابن‌سینا است که در نظریه شعور بالذات، آگاهی بی‌واسطه نفس از خویش را شرط بنیادین هر نوع ادراک دیگر می‌داند [Ibn Sina, 2004: 292-294].

سنت دوم، پدیدارشناسی است که با مفهوم خودحضوری پیشاتاملی (Pre-reflective Self-awareness) نشان می‌دهد هر تجربه آگاهانه همواره به گونه‌ای ضمنی با حضور سوژه برای خویش همراه است [Gallagher, 2000; Zahavi, 2005: 125-149]. سنت سوم، فلسفه ذهن تحلیلی است که با تمایز میان آگاهی پدیداری، آگاهی دسترسی و دیگر مراتب آگاهی، بر چندلایه‌بودن ساختار ذهن تاکید می‌کند [Block, 1995; Chalmers, 1996: 3-31].

بر پایه این مبانی، مقاله حاضر پیشنهاد می‌کند که آزمایش‌های فکری را نیز می‌توان براساس جایگاه آنها در معماری خودآگاهی طبقه‌بندی کرد. این طبقه‌بندی نه براساس نام آزمایش یا نتیجه آن، بلکه بر پایه چهار معیار روش‌شناختی انجام می‌شود:

۱. موضوع اصلی آزمایش چیست؟ (وجود، تجربه، معرفت یا هویت)

۲. پرسش فلسفی محوری آن چیست؟

۳. کدام نوع آگاهی را پیش‌فرض می‌گیرد یا آشکار می‌کند؟

٤. در کدام لایه از معماری خودآگاهی قرار می‌گیرد؟

بر این اساس، «انسان معلق» به لایه خودآگاهی حضوری تعلق دارد؛ زیرا مساله اصلی آن، امکان تحقق سوژه آگاه است. در مقابل، «اتاق مری» در لایه آگاهی پدیداری قرار می‌گیرد؛ زیرا بر کیفیت تجربه اول‌شخص و ارزش معرفتی آن تمرکز دارد. به همین قیاس، آزمایش‌هایی مانند «زامبی فلسفی» و «خفاش‌بودن چه حسی دارد؟» نیز به لایه پدیداری، «مغز در خمره» به لایه معرفت‌شناختی و «کشتی تسئوس» به لایه هویت شخصی تعلق دارند. از این رو، معماری خودآگاهی صرفا چارچوبی برای تفسیر دو آزمایش فکری نیست، بلکه فراچارچوبی روش‌شناختی برای تحلیل و طبقه‌بندی طیف گسترده‌ای از آزمایش‌های فکری در فلسفه ذهن به شمار می‌آید.

بر پایه این چارچوب، فرضیه اصلی مقاله چنین صورت‌بندی می‌شود که «انسان معلق» و «اتاق مری» دو پاسخ رقیب به یک مساله واحد نیستند، بلکه هر یک لایه‌ای متفاوت از معماری خودآگاهی را آشکار می‌کنند. از این رو، نسبت این دو را باید نه در قالب تقابل دو نظریه، بلکه در چارچوب رابطه‌ای سلسله‌مراتبی و تبیینی فهمید که در آن، خودآگاهی حضوری شرط مفهومی امکان آگاهی پدیداری است، هرچند این تقدم، تقدمی منطقی و تبیینی است، نه زمانی یا روان‌شناختی. این چارچوب، مبنای تحلیل بخش‌های بعدی مقاله و بازسازی نسبت میان «انسان معلق» و «اتاق مری» خواهد بود.

انسان معلق و کشف لایه بنیادین خودآگاهی

اگر معماری خودآگاهی را ساختاری سلسله‌مراتبی بدانیم، نخستین پرسش آن است که آیا آگاهی از وجود خویشتن شرط امکان هر نوع آگاهی دیگر است یا خود بر ادراک حسی، بازنمایی ذهنی یا فرآیندهای شناختی متکی است. پاسخ به این پرسش، جایگاه بنیادین خودآگاهی را در فلسفه ذهن تعیین می‌کند. آزمایش فکری «انسان معلق» ابن‌سینا دقیقا برای روشن‌ساختن همین مساله طراحی شده است؛ از این رو، اهمیت آن صرفا در دفاع از تجرد نفس نیست، بلکه در آشکارکردن بنیادی‌ترین مرتبه معماری خودآگاهی است [Adamson & Benevich, 2018].

ابن‌سینا در *الشفا* و *الاشارات و التنبیهات* از مخاطب می‌خواهد انسانی را تصور کند که به‌تازگی آفریده شده، در فضای خالی معلق است، هیچ تماس حسی با بدن یا جهان خارج ندارد و هیچ‌گونه ادراک دیداری، شنیداری یا لامسه‌ای برای او حاصل نمی‌شود. با وجود حذف همه داده‌های حسی، این انسان همچنان از وجود خویش آگاه است، هرچند هیچ آگاهی‌ای از بدن یا جهان پیرامون ندارد [Ibn Sina, 2004: 292-294; Ibn Sina, 1981: 343-345]. بدین ترتیب، ابن‌سینا نشان می‌دهد که آگاهی انسان از «خود» وابسته به ادراک حسی یا تجربه بدنی نیست، بلکه حضوری بی‌واسطه دارد.

می‌توان ساختار منطقی این استدلال را به صورت زیر بازسازی کرد:

۱. انسان، حتی در غیاب کامل ادراکات حسی، از وجود خویش آگاه است.

۲. در همان وضعیت، هیچ آگاهی‌ای از بدن و ویژگی‌های مادی خود ندارد.

۳. بنابراین، متعلق این آگاهی، بدن مادی نیست؛ بلکه حقیقتی است که مستقل از ادراکات حسی برای خود حاضر است [Ibn Sina, 2004: 292-294].

در تفسیر سنتی، این استدلال غالبا برهانی بر تجرد نفس تلقی شده است [Marmura, 1986]. با این حال، پژوهش‌های معاصر نشان داده‌اند که ارزش فلسفی «انسان معلق» تنها در نتیجه هستی‌شناختی آن خلاصه نمی‌شود. کائوکا استدلال می‌کند که این آزمایش، پیش از آنکه درباره ماهیت نفس سخن بگوید، نحوه حضور نفس نزد خویش را آشکار می‌سازد؛ حضوری که نه حاصل بازنمایی ذهنی است و نه متوقف بر تجربه حسی [Kaukua, 2015: 63-67]. همچنین آدامسون و بنویچ آن را تلاشی برای کشف حداقل شرایط امکان خودآگاهی می‌دانند، نه صرفا اثبات استقلال نفس از بدن [Adamson & Benevich, 2018].

براساس این خوانش، آنچه پس از حذف همه عناصر حسی باقی می‌ماند، نه تجربه‌ای پدیداری و نه محتوایی ادراکی، بلکه صرف آگاهی از بودن خویش است. بنابراین، موضوع اصلی «انسان معلق» تحقق سوژه آگاه است، نه کیفیت تجربه او. ابن‌سینا نمی‌پرسد انسان در این وضعیت چه چیزی را تجربه می‌کند؛ بلکه می‌پرسد چه چیزی تحقق سوژه آگاه را ممکن می‌سازد. از این رو، شعور بالذات از سنخ علم حضوری است، نه علم حصولی یا بازنمایی مفهومی؛ در این مرتبه، عالم و معلوم از یکدیگر انفکاک ندارند و خودآگاهی، پیش‌فرض هرگونه شناخت دیگر است [Ibn Sina, 2004: 292-294; Kaukua, 2015: 68-72]. از منظر معماری خودآگاهی، اهمیت این آزمایش فکری در آن است که بنیادی‌ترین لایه ساختار آگاهی را آشکار می‌کند؛ لایه‌ای که در آن هنوز سخنی از تجربه پدیداری، کیفیات ذهنی یا محتوای آگاهی در میان نیست. پرسش محوری این لایه آن است که «چه چیزی تحقق سوژه آگاه را ممکن می‌سازد؟» تنها پس از پاسخ به این پرسش است که می‌توان به تحلیل کیفیت تجربه و معرفت پدیداری پرداخت. از این رو، انسان معلق را باید آزمایش فکری شرط امکان تجربه آگاهانه دانست، نه آزمایش فکری درباره خود تجربه.

استدلال مفهومی بر تقدم خودآگاهی حضوری

برای تبیین جایگاه این لایه در معماری خودآگاهی، می‌توان استدلال مقاله را به صورت صریح چنین بازسازی کرد:

مقدمه اول: هر تجربه آگاهانه، همواره تجربه‌ای برای یک سوژه است [Nagel, 1974; Zahavi, 2005: 125-138].

مقدمه دوم: بدون تحقق سوژه آگاه، هیچ تجربه پدیداری قابل انتساب نخواهد بود؛ زیرا همواره باید «کسی» باشد که تجربه را از منظر اول‌شخص زیست کند [Gallagher, 2000].

مقدمه سوم: آزمایش فکری انسان معلق دقیقا بر همین آگاهی بی‌واسطه از وجود سوژه دلالت دارد و نشان می‌دهد که این مرتبه، مستقل از ادراکات حسی و محتوای تجربه‌های خاص قابل تصور است [Ibn Sina, 2004: 292-294].

نتیجه: بنابراین، در بازسازی تطبیقی حاضر، خودآگاهی حضوری از نظر مفهومی و تبیینی بر آگاهی پدیداری تقدم دارد؛ زیرا تحلیل تجربه پدیداری مستلزم فرض تحقق سوژه‌ای است که تجربه از منظر اول‌شخص به او تعلق دارد. این تقدم، در سطح استدلال تطبیقی مقاله، به معنای تقدم زمانی یا روان‌شناختی نیست، بلکه ناظر به وابستگی مفهومی و تبیینی تجربه به سوژه تجربه‌کننده است. البته در چارچوب متافیزیک ابن‌سینا، می‌توان

این رابطه را در سطحی عمیق‌تر و با توجه به مبانی وجودشناختی نفس، واجد معنای وجودشناختی نیز دانست. ازاین‌رو، نباید نتیجه وجودشناختی خاص دستگاه فلسفی ابن‌سینا را بدون قید به کل چارچوب تطبیقی مقاله تعمیم داد.

این بازسازی منطقی، مبنای گذار به بخش بعدی مقاله را فراهم می‌کند؛ زیرا اگر «انسان معلق» شرط امکان تحقق سوژه آگاه را آشکار می‌سازد، آنگاه می‌توان پرسید پس از تحقق این سوژه، تجربه پدیداری چه چیزی به معرفت او می‌افزاید؟ پاسخ به این پرسش، موضوع آزمایش فکری «اتاق مری» است که لایه دوم معماری خودآگاهی را آشکار می‌کند.

اتاق مری و کشف لایه پدیداری معماری خودآگاهی

اگر انسان معلق بنیادی‌ترین مرتبه آگاهی، یعنی خودآگاهی حضوری و آگاهی بی‌واسطه سوژه از وجود خویش را آشکار می‌کند، پرسش بعدی آن است که پس از تحقق این مرتبه، تجربه آگاهانه چگونه پدید می‌آید و چه چیزی آن را از صرف پردازش اطلاعات یا معرفت گزاره‌ای متمایز می‌سازد. این دقیقا مساله‌ای است که فرانک جکسون با آزمایش فکری اتاق مری مطرح می‌کند. از این منظر، اتاق مری نه رقیب انسان معلق، بلکه کاوش در لایه‌ای متاخرتر از معماری خودآگاهی است؛ لایه‌ای که به کیفیت تجربه اول‌شخص می‌پردازد، نه به اصل تحقق سوژه آگاه [Jackson, 1982; Chalmers, 1996: 101-124].

جکسون دانشمندی به نام مری را تصور می‌کند که همه حقایق فیزیکی مربوط به ادراک رنگ را می‌داند، اما تمام عمر خود را در محیطی سیاه و سفید سپری کرده و هرگز رنگ را تجربه نکرده است. پرسش اصلی این است که آیا مری پس از نخستین مشاهده رنگ قرمز، معرفتی تازه به دست می‌آورد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، آگاهی پدیداری واجد بعدی معرفتی است که صرف اطلاعات فیزیکی آن را تامین نمی‌کند [Jackson, 1982; Jackson, 1986].

ساختار منطقی استدلال را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. مری پیش از خروج از اتاق، همه اطلاعات فیزیکی درباره ادراک رنگ را در اختیار دارد.

۲. با وجود این، هنوز نمی‌داند دیدن رنگ قرمز چه کیفیتی دارد.

۳. پس تجربه پدیداری حاوی جنبه‌ای معرفتی است که صرفا از راه توصیف‌های فیزیکی به دست نمی‌آید [Jackson, 1982].

این استدلال ابتدا به عنوان نقدی بر فیزیکالیسم مطرح شد، هرچند خود جکسون بعدها از نتیجه ضدفیزیکالیستی آن فاصله گرفت [Jackson, 1986]. با این حال، اتاق مری همچنان یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه ذهن درباره کیفیات ذهنی، شکاف تبیینی (Explanatory Gap) و تجربه اول‌شخص باقی مانده است [Levine, 1983; Chalmers, 1996: 101-124]. مهم‌ترین پاسخ‌های معاصر به این استدلال عبارت‌اند از فرضیه توانایی [Lewis, 1988]، فرضیه آشنایی [Conee, 1994] و راهبرد مفهوم پدیداری [Loar, 1997: 597-616; White, 2007: 210-248].

آنچه برای مقاله حاضر اهمیت دارد، نه داوری میان این پاسخ‌ها، بلکه سطح مساله‌ای است که اتاق مری بدان می‌پردازد. جکسون وجود سوژه آگاه را از پیش مفروض می‌گیرد؛ مری دارای زبان، حافظه، استدلال و خودآگاهی است. مساله اصلی او این نیست که آیا سوژه از وجود خود آگاه است، بلکه این است که تجربه اول‌شخص چه

چیزی بر معرفت سوژه می‌افزاید. بنابراین، اتاق مری درباره محتوا و کیفیت تجربه آگاهانه سخن می‌گوید، نه درباره شرط امکان تحقق خودآگاهی.

در اینجا تفاوت بنیادین دو آزمایش فکری آشکار می‌شود. در انسان معلق، همه تجربه‌های حسی حذف می‌شوند تا روشن شود آیا خودآگاهی همچنان باقی می‌ماند؛ اما در اتاق مری، خودآگاهی و همه توانایی‌های شناختی مفروض گرفته می‌شوند تا نقش تجربه پدیداری در معرفت بررسی شود. از این رو، این دو آزمایش فکری به دو پرسش فلسفی متفاوت پاسخ می‌دهند:

- **انسان معلق:** چه چیزی تحقق سوژه آگاه را ممکن می‌سازد؟
- **اتاق مری:** تجربه آگاهانه چه چیزی به معرفت سوژه می‌افزاید؟

براساس معماری خودآگاهی که در این مقاله پیشنهاد شده است، این تفاوت به معنای تعارض دو نظریه نیست، بلکه نشان‌دهنده دو لایه سلسله‌مراتبی از تحلیل آگاهی است. انسان معلق لایه بنیادین، یعنی خودآگاهی حضوری را آشکار می‌کند؛ در حالی که اتاق مری لایه دوم، یعنی آگاهی پدیداری را تبیین می‌کند. از این رو، نسبت این دو، نسبت شرط تبیینی و مرتبه مبتنی بر آن است، نه نسبت دو پاسخ رقیب به یک مساله واحد. به بیان دیگر، تحلیل کیفیت تجربه تنها هنگامی معنا دارد که وجود سوژه آگاه از پیش مفروض باشد؛ از این رو، تقدم خودآگاهی حضوری بر آگاهی پدیداری، تقدمی مفهومی و تبیینی است، نه تقدم زمانی یا روان‌شناختی.

این بازسازی نشان می‌دهد که ارزش فلسفی اتاق مری صرفا در نقد فیزیکالیسم نیست، بلکه در آشکارساختن لایه پدیداری معماری خودآگاهی است؛ همان لایه‌ای که پس از تحقق سوژه آگاه، کیفیت و محتوای تجربه اول‌شخص را امکان‌پذیر می‌سازد. از این رو، انسان معلق و اتاق مری را باید دو مرحله مکمل در تحلیل ساختار خودآگاهی دانست، نه دو نظریه متعارض درباره یک مساله واحد.

بازسازی نظری نسبت «انسان معلق» و «اتاق مری» در معماری خودآگاهی

تحلیل دو آزمایش فکری «انسان معلق» و «اتاق مری» نشان داد که مقایسه مستقیم آنها بر این پیش‌فرض استوار است که هر دو در پی پاسخ به یک مساله واحد درباره آگاهی‌اند؛ حال آنکه این پیش‌فرض محل تامل است. «انسان معلق» در پی تبیین شرط امکان تحقق سوژه آگاه است، در حالی که «اتاق مری» کیفیت و ارزش معرفتی تجربه آگاهانه را بررسی می‌کند. بنابراین، اختلاف این دو آزمایش فکری نه در پاسخ، بلکه در سطح تحلیل فلسفی آنهاست. از این رو، نسبت آنها را باید نه در قالب دو نظریه رقیب، بلکه در چارچوب مراتب متفاوت خودآگاهی بازسازی کرد [Kaukua, 2015: 61-72; Jackson, 1982].

بر همین اساس، این مقاله مفهوم «معماری خودآگاهی» را به عنوان چارچوب نظری خود پیشنهاد می‌کند. مقصود از این مفهوم، صرفا توصیف مراتب مختلف آگاهی نیست، بلکه تبیین روابط مفهومی و تبیینی میان آنهاست؛ به گونه‌ای که هر مرتبه، شرط تحلیل مرتبه بعدی باشد، بی‌آنکه این تقدم به معنای تقدم زمانی یا روان‌شناختی تلقی شود. در این چارچوب، اختلاف میان بسیاری از نظریه‌های فلسفه ذهن ناشی از پاسخ‌های متفاوت به یک پرسش واحد نیست، بلکه از آن روست که هر نظریه درباره مرتبه‌ای خاص از خودآگاهی سخن می‌گوید.

تعریف و مبانی معماری خودآگاهی

در این پژوهش، معماری خودآگاهی چنین تعریف می‌شود:

> «معماری خودآگاهی عبارت است از ساختار سلسله‌مراتبی روابط مفهومی و تبیینی میان مراتب مختلف خودآگاهی که در آن، هر مرتبه شرط مفهومی و تبیینی مرتبه پس از خود است، بی‌آنکه این تقدم لزوما زمانی، روان‌شناختی یا علّی باشد.»

در این تعریف، مقصود از «معماری» نه ساختاری فیزیکی یا روان‌شناختی، بلکه نظمی تحلیلی است که روابط میان سطوح مختلف خودآگاهی را آشکار می‌سازد. بنابراین، تقدم هر لایه بر لایه بعدی از سنخ تقدم مفهومی (Conceptual Priority) و تقدم تبیینی (Explanatory Priority) است؛ یعنی تحلیل مرتبه‌های متاخر بدون فرض تحقق مراتب بنیادی‌تر ممکن نیست، هرچند این مراتب در تجربه اول‌شخص همزمان تحقق یابند.

این مفهوم بر سه سنت فلسفی استوار است.

نخست، فلسفه ابن‌سینا که با نظریه شعور بالذات نشان می‌دهد آگاهی نفس از خویش، حضوری، بی‌واسطه و شرط تحقق هرگونه شناخت دیگر است. در این تلقی، نفس پیش از هرگونه ادراک حسی یا بازنمایی مفهومی، نزد خود حاضر است و همین حضور، مبنای امکان شناخت‌های بعدی را تشکیل می‌دهد [Ibn Sina, 2004: 292-294]. دوم، پدیدارشناسی معاصر است. اندیشمندانی چون دن زاهاوی و شان گالاگر بر این نکته تاکید کرده‌اند که هر تجربه آگاهانه همواره با نوعی خودحضوری پیشاتاملی همراه است. این خودحضوری هنوز بازتابی یا مفهومی نیست، بلکه ویژگی درونی هر تجربه آگاهانه محسوب می‌شود و امکان نسبت‌دادن تجربه به یک سوژه واحد را فراهم می‌سازد [Gallagher, 2000; Zahavi, 2005: 18-35].

سوم، فلسفه ذهن تحلیلی است که با تمایز میان آگاهی پدیداری و آگاهی دسترسی (Access Consciousness) و نیز توسعه نظریه‌های مرتبه‌بالاتر، نشان داده است که آگاهی پدیده‌ای یک‌سطحی نیست و باید میان مراتب مختلف آن تمایز گذاشت [Block, 1995; Rosenthal, 2005: 184-203; Carruthers, 2011: 15-38].

اهمیت نظری مفهوم «معماری خودآگاهی» در آن است که این سه سنت را نه در مقام نظریه‌های رقیب، بلکه به مثابه تبیین‌هایی از سه سطح متفاوت خودآگاهی در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. از این رو، اختلاف میان آنها لزوما اختلاف در پاسخ نیست، بلکه در بسیاری موارد، اختلاف در موضوع و سطح تحلیل است.

مدل سه‌لایه معماری خودآگاهی

بر پایه مبانی نظری یادشده، مقاله حاضر پیشنهاد می‌کند که خودآگاهی را نه پدیده‌ای بسیط، بلکه ساختاری چندلایه و سلسله‌مراتبی بدانیم. در این ساختار، هر لایه پرسش فلسفی خاص، موضوع تحلیلی ویژه و کارکرد تبیینی مستقلی دارد. از این رو، اختلاف بسیاری از نظریه‌های فلسفه ذهن را نمی‌توان صرفا اختلاف در پاسخ‌ها تلقی کرد، بلکه باید آن را ناشی از تفاوت در سطح تحلیل دانست. بدین ترتیب، نظریه‌های گوناگون به جای آنکه پاسخ‌هایی ناسازگار به یک مساله واحد باشند، پاسخ‌هایی به پرسش‌های متفاوت درباره مراتب مختلف خودآگاهی به شمار می‌آیند [Block, 1995; Rosenthal, 2005: 184-203]. در چارچوب پیشنهادی این پژوهش، معماری خودآگاهی از سه لایه مفهومی تشکیل شده است که میان آنها رابطه‌ای طولی، تبیینی و نامتقارن برقرار است. مقصود از این رابطه آن است که هر مرتبه، شرط مفهومی و تحلیلی مرتبه بعدی است، بی‌آنکه تقدم آن به معنای تقدم زمانی یا روان‌شناختی باشد.

خودآگاهی حضوری

بنیادی‌ترین مرتبه معماری خودآگاهی، خودآگاهی حضوری است؛ مرتبه‌ای که در آن، سوژه بدون واسطه هرگونه بازنمایی، استدلال یا ادراک حسی، از وجود خویش آگاه است. این همان مرتبه‌ای است که ابن‌سینا در نظریه شعور بالذات و آزمایش فکری «انسان معلق» آشکار می‌سازد. در این سطح، آگاهی نه متوجه ویژگی‌های نفس، بلکه متوجه اصل وجود سوژه است؛ از این رو، این مرتبه را باید شرط امکان هر نوع تجربه و شناخت بعدی دانست.

اگرچه این مرتبه از برخی جهات با مفهوم خود حداقلی (Minimal Self) در پدیدارشناسی معاصر شباهت دارد، اما با آن یکسان نیست. در رویکرد پدیدارشناختی، خود حداقلی عمدتا ناظر به ویژگی ساختاری تجربه اول‌شخص است، در حالی که در اندیشه ابن‌سینا، خودآگاهی حضوری بر مبنایی وجودشناختی استوار است و به حضور نفس نزد خویش بازمی‌گردد، نه صرفا به نحوه ظهور تجربه [Gallagher, 2000; Zahavi, 2005: 18-35].

آگاهی پدیداری

مرتبه دوم، آگاهی پدیداری است. در این سطح، مساله دیگر اصل تحقق سوژه نیست، بلکه کیفیت تجربه‌های اوست. پرسش اصلی این مرتبه آن است که تجربه اول‌شخص چه چیزی به معرفت انسان می‌افزاید و آیا این بعد از تجربه را می‌توان به اطلاعات فیزیکی یا گزاره‌ای فروکاست یا خیر.

آزمایش فکری «اتاق مری» فرانک جکسون، همراه با آزمایش‌های «خفاش‌بودن چه حسی دارد؟» ناگل و «زامبی فلسفی» چالمرز، همگی در این مرتبه قرار می‌گیرند؛ زیرا موضوع مشترک آنها کیفیات ذهنی و منظر اول‌شخص تجربه است [Jackson, 1982; Nagel, 1974; Chalmers, 1996: 101-124].

برخلاف انسان معلق که می‌کوشد نشان دهد چگونه سوژه از وجود خویش آگاه می‌شود، اتاق مری از ابتدا وجود سوژه آگاه را مفروض می‌گیرد و تنها درباره کیفیت تجربه او پرسش می‌کند. از این رو، این دو آزمایش فکری نه دو پاسخ ناسازگار، بلکه دو تحلیل از دو مرتبه متفاوت خودآگاهی‌اند.

خودشناسی بازتابی

مرتبه سوم، خودشناسی بازتابی است. در این سطح، سوژه نه‌تنها از وجود خود و تجربه‌هایش آگاه است، بلکه می‌تواند آنها را موضوع اندیشه، داوری، گزارش و تفسیر قرار دهد. بسیاری از نظریه‌های معاصر، از جمله نظریه‌های مرتبه‌بالاتر (Higher-Order Theories)، دقیقا به این مرتبه تعلق دارند؛ زیرا مساله اصلی آنها تبیین این است که چگونه انسان حالات ذهنی خود را بازمی‌شناسد و درباره آنها داوری می‌کند [Rosenthal, 2005: 184-203; Carruthers, 2011: 15-38].

از منظر معماری خودآگاهی، این مرتبه بر دو لایه پیشین مبتنی است؛ زیرا بازاندیشی درباره تجربه تنها هنگامی ممکن است که نخست سوژه‌ای وجود داشته باشد و سپس تجربه‌ای آگاهانه برای تامل در اختیار او قرار گیرد. بنابراین، رابطه این سه مرتبه، رابطه‌ای تبیینی است، نه توالی زمانی یا مراحل روان‌شناختی رشد ذهن. بر پایه این تحلیل، می‌توان ساختار پیشنهادی مقاله را به صورت جدول ۱ خلاصه کرد:

جدول ۱) مدل سه‌لایه معماری خودآگاهی

لایه معماری	پرسش محوری	نوع آگاهی	نمونه آزمایش فکری/نظریه
لایه اول	چه چیزی تحقق سوژه آگاه را ممکن می‌سازد؟	خودآگاهی حضوری	انسان معلق، شعور بالذات ابن‌سینا
لایه دوم	تجربه چه چیزی به معرفت می‌افزاید؟	آگاهی پدیداری	اتاق مری، خفاش، زامبی فلسفی
لایه سوم	سوژه چگونه تجربه خود را می‌شناسد و تفسیر می‌کند؟	خودشناسی بازتابی	نظریه‌های مرتبه‌بالاتر

این جدول سه لایه اصلی معماری خودآگاهی را براساس پرسش محوری، نوع آگاهی و نمونه آزمایش فکری یا نظریه متناظر هر لایه نشان می‌دهد. لایه اول (خودآگاهی حضوری) بنیادی‌ترین سطح است و به شرط امکان تحقق سوژه آگاه می‌پردازد. لایه دوم (آگاهی پدیداری) به کیفیت تجربه و ارزش معرفتی آن تمرکز دارد. لایه سوم (خودشناسی بازتابی) ناظر به تامل، داوری و تفسیر سوژه نسبت به تجربه‌های خود است. رابطه میان این لایه‌ها سلسله‌مراتبی و تبیینی است، نه زمانی یا روان‌شناختی.

این مدل سه‌لایه، مهم‌ترین نوآوری نظری مقاله را تشکیل می‌دهد. براساس این بازسازی، «انسان معلق» و «اتاق مری» نه دو استدلال رقیب، بلکه دو نقطه استقرار در معماری واحد خودآگاهی‌اند. افزون بر این، معرفی لایه سوم نشان می‌دهد که مدل پیشنهادی صرفا به بازخوانی دو آزمایش فکری محدود نیست، بلکه ظرفیت آن را دارد که نظریه‌های معاصر خودشناسی، نظریه‌های مرتبه‌بالاتر و حتی رویکردهای شناختی جدید را نیز در چارچوبی واحد سامان دهد. بدین ترتیب، «معماری خودآگاهی» از یک الگوی تفسیری برای دو آزمایش فکری فراتر رفته و به چارچوبی نظری برای سازمان‌دهی مراتب مختلف خودآگاهی تبدیل می‌شود.

استدلال بر تقدم مفهومی خودآگاهی حضوری

مدل «معماری خودآگاهی» بر این مدعا استوار است که خودآگاهی حضوری از حیث مفهومی و تبیینی بر آگاهی پدیداری تقدم دارد. مقصود از این تقدم، تقدم زمانی، روان‌شناختی یا علّی نیست؛ بلکه این ادعاست که تحلیل فلسفی تجربه آگاهانه بدون فرض وجود سوژه‌ای که آن تجربه را از منظر اول‌شخص زیست می‌کند، کامل نخواهد بود. از این رو، نسبت میان دو لایه نخست معماری خودآگاهی را باید نسبت شرط امکان و امر مشروط دانست.

این مدعا را می‌توان در قالب استدلال زیر بازسازی کرد.

مقدمه نخست: هر تجربه، تجربه یک سوژه است. تجربه آگاهانه همواره برای کسی رخ می‌دهد و همین «برای کسی‌بودن» (For-me-ness) یکی از ویژگی‌های ذاتی آگاهی است. تجربه‌ای که به هیچ سوژه‌ای نسبت داده نشود، از نظر مفهومی تجربه آگاهانه نخواهد بود. به تعبیر ناگل، هر تجربه واجد نوعی منظر اول‌شخص است و همین ویژگی آن را از توصیف‌های صرفا عینی متمایز می‌کند [Nagel, 1974]. زاهاوی نیز خودحضوری پیشاتاملی را مولفه‌ای جدایی‌ناپذیر از هر تجربه آگاهانه می‌داند؛ به گونه‌ای که تجربه همواره به نحوی ضمنی برای صاحب تجربه حاضر است [Zahavi, 2005: 18-35].

مقدمه دوم: تحقق تجربه مستلزم تحقق سوژه آگاه است. اگر هر تجربه به سوژه‌ای تعلق دارد، آنگاه وجود سوژه شرط امکان تحقق تجربه خواهد بود. این شرط از سنخ شرط تبیینی است؛ یعنی مفهوم تجربه بدون فرض سوژه‌ای که آن را تجربه می‌کند، از حیث تحلیل فلسفی ناقص است. بدین ترتیب، وجود سوژه بر تجربه تقدم زمانی ندارد، بلکه تحلیل مفهوم تجربه بر مفهوم سوژه مبتنی است.

مقدمه سوم: «انسان معلق» این شرط امکان را آشکار می‌سازد. آزمایش فکری ابن‌سینا دقیقا برای آشکارکردن همین مرتبه بنیادین طراحی شده است. با حذف همه ادراکات حسی، خاطرات و ارتباطات بدنی، آنچه همچنان باقی می‌ماند، آگاهی انسان از وجود خویش است. اهمیت این آزمایش تنها در دفاع از تجرد نفس نیست، بلکه در نشان‌دادن آن است که تحقق سوژه آگاه به تجربه‌های خاص یا داده‌های حسی وابسته نیست [Ibn Sina, 2004: 292-294]. از این رو، «انسان معلق» را می‌توان آزمایش فکری شرایط امکان خودآگاهی دانست.

مقدمه چهارم: «اتاق مری» تحقق سوژه را از پیش مفروض می‌گیرد. در مقابل، استدلال «اتاق مری» از ابتدا وجود سوژه‌ای آگاه، دارای زبان، حافظه، استدلال و دانش نظری را مفروض می‌گیرد. مساله جکسون آن نیست

که چگونه سوژه از وجود خود آگاه می‌شود، بلکه این است که آیا تجربه پدیداری معرفتی فراتر از اطلاعات فیزیکی در اختیار سوژه قرار می‌دهد یا خیر [Jackson, 1982; Jackson, 1986]. بنابراین، موضوع این آزمایش کیفیت تجربه است، نه اصل تحقق سوژه.

از مجموع این مقدمات، نتیجه زیر به دست می‌آید:

نتیجه: اگر تحقق تجربه پدیداری مستلزم تحقق سوژه آگاه باشد و «انسان معلق» در پی آشکارساختن همین سوژه باشد، در حالی که «اتاق مری» وجود آن را از پیش مفروض بگیرد، آنگاه خودآگاهی حضوری از نظر مفهومی و تبیینی بر آگاهی پدیداری تقدم دارد. برای وضوح بیشتر، ساختار استدلال یادشده را می‌توان به صورت جدول ۲ خلاصه کرد.

جدول ۲) ساختار استدلال بر تقدم مفهومی خودآگاهی حضوری

مقدمه	مضمون	مستند
P1	هر تجربه آگاهانه، تجربه یک سوژه است.	[Zahavi, 2005; Nagel, 1974]
P2	بدون تحقق سوژه، تجربه پدیداری قابل تبیین نیست.	[Chalmers, 1996; Gallagher, 2000]
P3	«انسان معلق» شرط تحقق سوژه آگاه را آشکار می‌کند.	[Kaukua, 2015; Ibn Sina, 2004]
P4	«اتاق مری» تحقق سوژه آگاه را از پیش مفروض می‌گیرد.	[Jackson, 1986; Jackson, 1982]
C1	موضوع «انسان معلق» شرط مفهومی موضوع «اتاق مری» است.	استنتاج پژوهش
C2	بنابراین، خودآگاهی حضوری از نظر مفهومی و تبیینی بر آگاهی پدیداری تقدم دارد.	استنتاج پژوهش

این جدول ساختار استدلال مقاله را در چهار مقدمه و دو نتیجه نشان می‌دهد. P1 و P2 بر وابستگی مفهومی تجربه به سوژه تاکید دارند. P3 و P4 جایگاه دو آزمایش فکری مورد بحث را در این استدلال مشخص می‌کنند. C1 و C2 نتایج نهایی استدلال را صورت‌بندی می‌کنند که براساس آن، خودآگاهی حضوری شرط مفهومی و تبیینی برای آگاهی پدیداری است.

این استدلال نشان می‌دهد که مقایسه مستقیم «انسان معلق» و «اتاق مری» بر پایه یک پیش‌فرض نادرست رایج شکل گرفته است؛ یعنی این فرض که هر دو آزمایش فکری در پی پاسخ به یک پرسش واحد هستند. حال آنکه تحلیل حاضر نشان می‌دهد این دو، به دو پرسش متفاوت تعلق دارند و نسبت آنها را باید در چارچوب مراتب معماری خودآگاهی فهمید. «انسان معلق» به پرسش از امکان تحقق سوژه آگاه پاسخ می‌دهد، در حالی که «اتاق مری» به ویژگی معرفتی و پدیداری تجربه سوژه می‌پردازد. بنابراین، رابطه میان آنها نه رابطه تعارض، بلکه رابطه پیش‌فرض و مبتنی‌علیه است؛ به این معنا که تحلیل تجربه پدیداری، از نظر مفهومی، بر تحقق پیشین سوژه‌ای متکی است که آن تجربه را از منظر اول‌شخص زیست می‌کند.

معماری خودآگاهی به مثابه چارچوبی برای طبقه‌بندی آزمایش‌های فکری

یکی از مهم‌ترین پیامدهای نظری مدل پیشنهادی آن است که «معماری خودآگاهی» تنها چارچوبی برای تبیین نسبت انسان معلق و اتاق مری نیست، بلکه می‌تواند به منزله الگویی روش‌شناختی برای تحلیل و طبقه‌بندی طیف گسترده‌ای از آزمایش‌های فکری در فلسفه ذهن نیز به کار رود. بسیاری از مقایسه‌های رایج میان آزمایش‌های فکری بر این پیش‌فرض استوارند که همه آنها به یک مساله واحد پاسخ می‌دهند؛ حال آنکه تحلیل حاضر نشان می‌دهد تفاوت اساسی این آزمایش‌ها غالبا در نوع پرسش فلسفی و سطح تحلیل آنهاست، نه صرفا در نتیجه یا پاسخ نهایی.

بر این اساس، مقاله حاضر پیشنهاد می‌کند که جایگاه هر آزمایش فکری براساس چهار پرسش متوالی تعیین شود؛ پرسش‌هایی که چارچوب روش‌شناختی مدل «معماری خودآگاهی» را تشکیل می‌دهند:

۱. آزمایش فکری درباره چه چیزی است؟

آیا مساله اصلی آن وجود سوژه، تجربه آگاهانه، معرفت یا هویت شخصی است؟

۲. پرسش فلسفی محوری آن چیست؟

آیا در پی تبیین شرایط امکان سوژه، کیفیت تجربه، حدود معرفت یا تداوم هویت شخصی است؟

۳. چه نوع آگاهی را مفروض می‌گیرد یا آشکار می‌کند؟

آیا خودآگاهی حضوری، آگاهی پدیداری، خودشناسی بازتابی یا یکی از مراتب دیگر آگاهی را تحلیل می‌کند؟

٤. در کدام لایه از معماری خودآگاهی قرار می‌گیرد؟

جایگاه آن در ساختار سلسله‌مراتبی خودآگاهی چیست و نسبت آن با سایر لایه‌ها چگونه تبیین می‌شود؟

بدین ترتیب، آزمایش‌های فکری نه مجموعه‌ای از مثال‌های مستقل، بلکه ابزارهایی برای آشکارساختن مراتب مختلف خودآگاهی تلقی می‌شوند و اختلاف میان آنها بیش از آنکه اختلاف در پاسخ باشد، اختلاف در سطح تحلیل و نوع مساله فلسفی است.

براساس این چارچوب، جایگاه برخی از مشهورترین آزمایش‌های فکری فلسفه ذهن را می‌توان به صورت زیر بازسازی کرد. این بازسازی نشان می‌دهد که اختلاف میان آزمایش‌های فکری، لزوما اختلاف در نتایج نیست، بلکه در بسیاری از موارد ناشی از تفاوت در موضوع تحلیل و پرسش فلسفی است. برای مثال، مقایسه مستقیم انسان معلق و اتاق مری تنها زمانی موجه خواهد بود که هر دو درباره یک سطح از خودآگاهی سخن بگویند؛ حال آنکه نخستین آزمایش، شرایط امکان تحقق سوژه آگاه را بررسی می‌کند، در حالی که دومی به ویژگی‌های تجربه سوژه مفروض می‌پردازد. از این رو، نسبت این دو را باید نسبت شرط امکان و امر مشروط دانست، نه نسبت دو نظریه رقیب.

بر پایه این تحلیل، چهار معیار روش‌شناختی زیر برای طبقه‌بندی آزمایش‌های فکری پیشنهاد می‌شود:

- **معیار وجودشناختی (Ontological Criterion)**: آزمایش‌هایی که به شرایط تحقق سوژه آگاه می‌پردازند؛ مانند انسان معلق.
- **معیار پدیدارشناختی (Phenomenological Criterion)**: آزمایش‌هایی که کیفیت تجربه اول‌شخص را تحلیل می‌کنند؛ مانند اتاق مری، خفاش و زامبی فلسفی [Nagel, 1974; Jackson, 1982; Chalmers, 1996: 101-124].
- **معیار معرفت‌شناختی (Epistemological Criterion)**: آزمایش‌هایی که حدود معرفت، توجیه یا دسترسی شناختی را بررسی می‌کنند؛ مانند مغز در خمره [Putnam, 1981: 1-21].
- **معیار هویت شخصی (Personal Identity Criterion)**: آزمایش‌هایی که به تداوم شخص، بقا و هویت فردی می‌پردازند؛ مانند کشتی تسئوس و سناریوهای مشابه در فلسفه هویت شخصی [Parfit, 1984: 199-347].

در نتیجه، «معماری خودآگاهی» صرفا مدلی برای تفسیر دو آزمایش فکری خاص نیست، بلکه فراچارچوبی روش‌شناختی برای سازمان‌دهی آزمایش‌های فکری فلسفه ذهن است. ارزش این چارچوب در آن است که امکان می‌دهد هر آزمایش فکری براساس موضوع، پرسش محوری، نوع آگاهی و جایگاه تبیینی آن تحلیل شود؛

رویکردی که می‌تواند از مقایسه‌های سطحی میان آزمایش‌های فکری جلوگیری کرده و زمینه را برای تحلیل‌های نظام‌مندتر در فلسفه ذهن فراهم سازد.

افق توسعه معماری خودآگاهی از مدل تحلیلی به برنامه پژوهشی

مدل ارایه‌شده در این پژوهش، با تمرکز بر دو آزمایش فکری «انسان معلق» و «اتاق مری»، نشان داد که تمایز میان خودآگاهی حضوری و آگاهی پدیداری برای بازسازی نسبت این دو آزمایش فکری کفایت می‌کند. از این رو، ادعای اصلی مقاله ناظر به همین دو لایه بنیادین است و استدلال‌های ارایه‌شده نیز صرفا برای دفاع از این بازسازی سامان یافته‌اند.

با این حال، تحلیل‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که مفهوم «معماری خودآگاهی» ظرفیت آن را دارد که به چارچوبی عام‌تر برای سامان‌دهی نظریه‌های فلسفه ذهن تبدیل شود. بسیاری از نظریه‌های معاصر، از جمله نظریه‌های دسترسی آگاهانه، نظریه‌های مرتبه‌بالاتر، نظریه خودمدل و رویکردهای روایت‌محور به هویت شخصی، در واقع به پرسش‌هایی می‌پردازند که پس از تحقق دو لایه نخست مطرح می‌شوند. از این رو، می‌توان مدل حاضر را نقطه آغاز برنامه‌ای پژوهشی دانست که در آن مراتب مختلف خودآگاهی در قالب ساختاری سلسله‌مراتبی بازسازی می‌شوند. بر این اساس، توسعه احتمالی معماری خودآگاهی را می‌توان در قالب الگوی جدول ۳ صورت‌بندی کرد:

جدول ۳) افق توسعه معماری خودآگاهی: از مدل تحلیلی تا برنامه پژوهشی

لایه	پرسش محوری	نمونه نظریه‌ها
۱. خودآگاهی حضوری	چگونه سوژه از وجود خویش آگاه است؟	ابن‌سینا، خودحضوری پیشاتاملی
۲. آگاهی پدیداری	تجربه اول‌شخص چه چیزی به معرفت می‌افزاید؟	ناگل، جکسون، چالمرز
۳. آگاهی دسترسی و بازنمایی	چگونه تجربه وارد فرآیند گزارش، استدلال و کنترل شناختی می‌شود؟	بلاک، نظریه فضای کاری جهانی
۴. خودشناسی بازتابی	سوژه چگونه حالات ذهنی خود را موضوع شناخت قرار می‌دهد؟	کاروترز، روزنتال
۵. خودتفسیری و هویت شخصی	سوژه چگونه هویت خود را در طول زمان تفسیر و حفظ می‌کند؟	پارفیت، خود روایتی

این جدول تنها افق توسعه نظریه را نشان می‌دهد و ادعای اصلی مقاله نیست. مقاله حاضر صرفا از دو لایه نخست دفاع می‌کند؛ زیرا دو آزمایش فکری مورد بررسی («انسان معلق» و «اتاق مری») دقیقا به همین دو سطح تعلق دارند. لایه‌های سوم تا پنجم (آگاهی دسترسی و بازنمایی، خودشناسی بازتابی و خودتفسیری و هویت شخصی) برای نشان‌دادن ظرفیت توسعه مدل و امکان گفت‌وگوی آن با نظریه‌های معاصر فلسفه ذهن پیشنهاد شده‌اند و بررسی تفصیلی آنها نیازمند پژوهش‌های مستقل است.

از این منظر، «معماری خودآگاهی» را نباید نظریه‌ای محدود به تفسیر انسان معلق و اتاق مری دانست، بلکه باید آن را چارچوبی فراگیر برای سامان‌دهی نظریه‌های خودآگاهی تلقی کرد. در این چارچوب، اختلاف میان نظریه‌های مختلف الزاما به معنای تعارض در پاسخ‌ها نیست، بلکه غالبا ناشی از آن است که هر نظریه به سطح متفاوتی از معماری خودآگاهی می‌پردازد. بنابراین، بسیاری از مناقشات فلسفه ذهن را می‌توان نه به مثابه تعارض میان نظریه‌های ناسازگار، بلکه به عنوان تفاوت در سطح تحلیل و پرسش فلسفی بازخوانی کرد.

دلالت‌های نظری معماری خودآگاهی برای پژوهش‌های آینده

یکی از مهم‌ترین نتایج مدل پیشنهادی آن است که «معماری خودآگاهی» می‌تواند مبنایی برای بازخوانی بسیاری از نظریه‌های معاصر فلسفه ذهن و علوم شناختی فراهم آورد. اگر مراتب مختلف خودآگاهی از یکدیگر

تفکیک شوند، بسیاری از اختلاف‌های موجود میان نظریه‌ها را می‌توان ناشی از تفاوت در سطح تبیین دانست، نه ناسازگاری در نتایج.

برای مثال، در رویکرد پردازش پیش‌بینانه (Predictive Processing)، آگاهی معمولا در قالب فرآیندهای پیش‌بینی و تصحیح خطا تبیین می‌شود؛ اما این رویکرد عمدتا به سازوکارهای شناختی مرتبط با پردازش تجربه می‌پردازد و درباره شرط امکان تحقق سوژه آگاه سکوت می‌کند [Clark, 2016: 1-38]. همچنین، نظریه فضای کاری جهانی (Global Workspace Theory) آگاهی را براساس دسترسی جهانی اطلاعات و قابلیت گزارش‌پذیری توضیح می‌دهد و بنابراین بیش از هر چیز با لایه «آگاهی دسترسی» ارتباط دارد [Baars, 1988: 201-245; Dehaene, 2014: 167-194].

به همین ترتیب، نظریه خودمدل (Self-Model Theory) نیز خود را محصول بازنمایی‌های شناختی می‌داند و عمدتا به ساختار بازنمایی سوژه می‌پردازد، نه به خودآگاهی حضوری به عنوان شرط مفهومی تحقق سوژه [Metzinger, 2003: 1-34]. از این رو، چارچوب پیشنهادی مقاله حاضر این امکان را فراهم می‌آورد که این نظریه‌ها نه به عنوان بدیل‌های نظریه ابن‌سینا، بلکه به عنوان تبیین‌هایی ناظر به مراتب متاخرتر خودآگاهی بازخوانی شوند.

در نتیجه، مهم‌ترین ظرفیت نظری مدل «معماری خودآگاهی» آن است که می‌تواند زبان مشترکی برای گفت‌وگو میان فلسفه اسلامی، فلسفه ذهن تحلیلی و حتی علوم شناختی فراهم سازد. این چارچوب نشان می‌دهد که بسیاری از اختلاف‌های موجود در ادبیات معاصر، ریشه در خلط میان سطوح مختلف خودآگاهی دارند و با تفکیک این سطوح می‌توان تصویری منسجم‌تر از ساختار آگاهی ارایه کرد. از این رو، پژوهش‌های آینده می‌توانند با بهره‌گیری از این مدل، جایگاه نظریه‌های نوینی مانند پردازش پیش‌بینانه، فضای کاری جهانی، نظریه خودمدل و سایر رویکردهای علوم شناختی را در چارچوبی واحد بازسازی کنند و نسبت آنها را با سنت فلسفه اسلامی دقیق‌تر تبیین نمایند.

ارزیابی مدل و پاسخ به اشکالات

مدل «معماری خودآگاهی» بر این مدعا استوار است که انسان معلق و اتاق مری نه دو نظریه رقیب، بلکه دو آزمایش فکری ناظر به دو مرتبه متفاوت از تحلیل خودآگاهی‌اند. این بازسازی، اگرچه امکان تبیین منسجم‌تری از نسبت این دو آزمایش فکری فراهم می‌آورد، ممکن است با چند اشکال فلسفی روبه‌رو شود. بررسی این اشکالات، افزون بر ارزیابی استحکام مدل، حدود اعتبار و دامنه کاربرد آن را نیز روشن می‌سازد.

آیا انسان معلق صرفا برهانی بر تجرد نفس است؟

ممکن است گفته شود که غرض اصلی ابن‌سینا از طرح انسان معلق اثبات تجرد نفس است و بنابراین تفسیر آن به عنوان نظریه‌ای درباره خودآگاهی، خوانشی معاصر و تحمیل‌شده بر متن است.

این اشکال از حیث تاریخی قابل توجه است، اما با مدعای مقاله حاضر تعارضی ندارد. حتی اگر بپذیریم که هدف اصلی ابن‌سینا دفاع از تجرد نفس بوده است، ساختار استدلال او بر این مقدمه استوار است که انسان، در غیاب همه ادراکات حسی، همچنان از وجود خویش آگاه است [Ibn Sina, 2004: 292-294]. همین ویژگی سبب شده است که بسیاری از شارحان معاصر، انسان معلق را افزون بر برهان متافیزیکی، تحلیلی از خودآگاهی نخستین نیز بدانند [Kaukua, 2015: 61-72; Adamson & Benevich, 2018].

از این رو، مقاله حاضر در پی بازسازی کارکرد مفهومی استدلال است، نه گزارش صرف از قصد تاریخی ابن‌سینا. میان غرض مولف و ظرفیت فلسفی استدلال باید تفکیک کرد و موضوع این پژوهش، ظرفیت تبیینی استدلال برای فلسفه ذهن معاصر است.

آیا اتاق مری صرفا نقدی بر فیزیکالیسم است؟

ممکن است گفته شود که استدلال اتاق مری تنها در منازعه میان فیزیکالیسم و دوگانه‌انگاری معنا دارد و ارتباطی با معماری خودآگاهی ندارد.

بی‌تردید، صورت‌بندی اولیه جکسون با هدف نقد فیزیکالیسم ارایه شد [Jackson, 1982]، اما تاثیر این استدلال به همان مناقشه محدود نماند. اتاق مری به یکی از مهم‌ترین مباحث درباره تجربه اول‌شخص، شکاف تبیینی و آگاهی پدیداری تبدیل شد [Levine, 1983; Chalmers, 1996: 101-124].

در چارچوب مقاله حاضر نیز، اهمیت اتاق مری نه در نتیجه متافیزیکی آن، بلکه در آشکارساختن لایه پدیداری خودآگاهی است. از این رو، این آزمایش فکری مستقل از موضع نهایی درباره فیزیکالیسم، همچنان ارزش تحلیلی خود را حفظ می‌کند.

آیا تقدم خودآگاهی حضوری صرفا تقدم منطقی است یا وجودی؟

یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های فلسفی درباره مدل حاضر آن است که مقصود از «تقدم» خودآگاهی حضوری چیست. آیا این تقدم صرفا منطقی است یا ناظر به نحوه وجود سوژه نیز هست؟

در این مقاله، تقدم مورد ادعا پیش از هر چیز تقدم مفهومی و تبیینی است. تجربه پدیداری همواره تجربه یک سوژه است و بدون فرض تحقق سوژه، تحلیل تجربه از نظر مفهومی کامل نخواهد بود [Nagel, 1974; Zahavi, 2005: 18-35]. بنابراین، در تحلیل فلسفی، مفهوم تجربه متوقف بر مفهوم سوژه است، نه برعکس.

با این حال، در قرایت ابن‌سینایی، این تقدم صرفا منطقی نیست، بلکه ریشه‌ای وجودشناختی نیز دارد. زیرا نفس، پیش از هر نسبت ادراکی، نزد خویش حاضر است و همین حضور وجودی منشا امکان هرگونه تجربه و معرفت بعدی می‌شود [Ibn Sina, 2004: 292-294]. بنابراین، مدل حاضر میان دو سطح تمایز می‌گذارد: در بازسازی تطبیقی، تقدم از سنخ تقدم تبیینی است؛ اما در چارچوب متافیزیک ابن‌سینا، این تقدم مبنایی وجودشناختی نیز دارد.

آیا خودآگاهی حضوری همان خود حداقلی است؟

شباهت میان خودآگاهی حضوری و مفهوم خود حداقلی ممکن است این تصور را ایجاد کند که این دو اصطلاح بر یک واقعیت واحد دلالت دارند.

با وجود برخی شباهت‌ها، تفاوت بنیادین آنها در مبنای نظری‌شان است. در پدیدارشناسی، خود حداقلی توصیفی از ساختار تجربه اول‌شخص است و به ویژگی پیشاتاملی هر تجربه آگاهانه اشاره دارد [Gallagher, 2000; Zahavi, 2005: 18-35].

در مقابل، خودآگاهی حضوری در فلسفه ابن‌سینا صرفا ویژگی تجربه نیست، بلکه نحوه وجود نفس را بیان می‌کند و بر مبنایی وجودشناختی استوار است.

بنابراین، مقاله حاضر مدعی همسانی این دو مفهوم نیست، بلکه خود حداقلی را می‌توان یکی از ظهورهای پدیدارشناختی خودآگاهی حضوری دانست، نه معادل آن.

آیا میان لایه‌های معماری خودآگاهی رابطه‌ای واقعی وجود دارد؟

ممکن است گفته شود که سه لایه پیشنهادی صرفا طبقه‌بندی توصیفی‌اند و هیچ رابطه فلسفی واقعی میان آنها برقرار نیست.

پاسخ آن است که رابطه میان این لایه‌ها از سنخ وابستگی تبیینی نامتقارن (Asymmetrical Explanatory Dependence) است. هر مرتبه، شرط مفهومی مرتبه بعدی است، اما عکس این رابطه برقرار نیست. تحلیل تجربه پدیداری بدون فرض سوژه آگاه ممکن نیست، در حالی که تحلیل خودآگاهی حضوری به تحقق هیچ تجربه خاصی وابسته نیست. از این رو، نسبت میان لایه‌ها نه زمانی و نه علّی، بلکه سلسله‌مراتبی و تبیینی است. مهم‌ترین اشکالات وارد بر مدل و پاسخ‌های آن در جدول ٤ خلاصه شده است:

جدول ٤) مهم‌ترین اشکالات و پاسخ‌های مدل «معماری خودآگاهی»

اشکال	پاسخ مقاله
انسان معلق فقط برهان تجرد نفس است.	بازسازی حاضر ظرفیت مفهومی استدلال را تحلیل می‌کند، نه صرفا قصد تاریخی ابن‌سینا.
اتاق مری فقط نقد فیزیکالیسم است.	ارزش فلسفی آن در آشکارساختن آگاهی پدیداری مستقل از مناقشه فیزیکالیسم است.
تقدم خودآگاهی حضوری صرفا منطقی است.	تقدم در مدل حاضر تبیینی است و در خوانش ابن‌سینایی، مبنای وجودشناختی نیز دارد.
خودآگاهی حضوری همان *خودآگاهی حداقلی* است.	این دو مشابه‌اند، اما همسان نیستند؛ یکی مبنای وجودشناختی و دیگری توصیفی پدیدارشناختی دارد.
میان لایه‌ها رابطه‌ای واقعی وجود ندارد.	رابطه میان لایه‌ها وابستگی مفهومی و تبیینی نامتقارن است.

این جدول پنج اشکال اصلی وارد بر مدل «معماری خودآگاهی» و پاسخ‌های مقاله به هر یک را نشان می‌دهد. اشکالات از نوع تاریخی (انسان معلق، اتاق مری)، منطقی (تقدم خودآگاهی حضوری)، مفهومی (نسبت با خود حداقلی) و ساختاری (رابطه لایه‌ها) هستند و پاسخ‌ها بر تمایز میان سطح تحلیل و کارکرد مفهومی هر یک از مفاهیم تاکید دارند.

محدودیت‌ها و برتری تبیینی مدل

مدل «معماری خودآگاهی» مدعی تبیین همه ابعاد آگاهی نیست. قلمرو آن بازسازی نسبت انسان معلق و اتاق مری و ارایه چارچوبی برای تحلیل مراتب خودآگاهی است. بنابراین، مباحثی مانند آگاهی دسترسی، خودشناسی بازتابی، نظریه‌های مرتبه‌بالاتر و خودمدل خارج از دامنه مستقیم این پژوهش‌اند.

با وجود این محدودیت، مدل حاضر از چند جهت دارای برتری تبیینی (Explanatory Superiority) است [Lipton, 2004: 56-89]:

۱. **وحدت‌بخشی نظری:** آزمایش‌های فکری پراکنده را در یک چارچوب مفهومی واحد سامان می‌دهد.

۲. **رفع تعارض‌های ظاهری:** نشان می‌دهد که بسیاری از اختلاف‌های فلسفه ذهن ناشی از خلط میان سطوح تحلیل‌اند، نه ناسازگاری واقعی نظریه‌ها.

۳. **توان روش‌شناختی:** چارچوبی برای تحلیل و طبقه‌بندی آزمایش‌های فکری براساس چهار معیار موضوع، پرسش فلسفی، نوع آگاهی و جایگاه تبیینی فراهم می‌آورد.

٤. **ایجاد پل میان سنت‌های فلسفی:** امکان گفت‌وگویی منظم میان فلسفه اسلامی، پدیدارشناسی و فلسفه ذهن تحلیلی را فراهم می‌سازد.

بر این اساس، نظریه شعور بالذات ابن‌سینا، تحلیل خودحضوری پیشاتاملی در پدیدارشناسی و مباحث آگاهی پدیداری در فلسفه ذهن، نه به عنوان نظریه‌هایی متعارض، بلکه به عنوان تبیین‌هایی از مراتب متفاوت معماری خودآگاهی قابل فهم خواهند بود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با بازخوانی تطبیقی دو آزمایش فکری «انسان معلق» ابن‌سینا و «اتاق مری» فرانک جکسون نشان داد که منشا بسیاری از مقایسه‌های نادرست در ادبیات فلسفه ذهن، خلط میان سطوح مختلف تحلیل آگاهی است. برخلاف تلقی رایج که این دو آزمایش را دو پاسخ به یک مساله واحد می‌داند، تحلیل حاضر استدلال کرد که هر یک به پرسشی متفاوت درباره خودآگاهی پاسخ می‌دهد. «انسان معلق» به شرط امکان تحقق سوژه آگاه و خودآگاهی حضوری می‌پردازد، در حالی که «اتاق مری» مساله آگاهی پدیداری و ارزش معرفتی تجربه اول‌شخص را بررسی می‌کند. از این رو، نسبت این دو نه نسبت دو نظریه رقیب، بلکه نسبت دو مرتبه از یک ساختار سلسله‌مراتبی است که در آن، خودآگاهی حضوری از نظر مفهومی و تبیینی بر آگاهی پدیداری تقدم دارد، بی‌آنکه این تقدم به معنای تقدم زمانی یا روان‌شناختی باشد.

دستاورد نظری اصلی مقاله، ارایه چارچوبی با عنوان «معماری خودآگاهی» است. در این چارچوب، خودآگاهی پدیده‌ای بسیط و تک‌سطحی تلقی نمی‌شود، بلکه ساختاری لایه‌مند دارد که مراتب آن با روابطی مفهومی و تبیینی به یکدیگر وابسته‌اند. بر این اساس، سه مرتبه اصلی قابل تفکیک است:

۱. خودآگاهی حضوری؛ مرتبه‌ای که در آن، سوژه بی‌واسطه از وجود خویش آگاه است و «انسان معلق» آن را آشکار می‌کند.

۲. آگاهی پدیداری؛ مرتبه‌ای که به کیفیت تجربه‌های اول‌شخص مربوط است و «اتاق مری» نمونه شاخص آن به شمار می‌رود.

۳. خودشناسی بازتابی؛ مرتبه‌ای که در آن، سوژه تجربه‌های خود را موضوع تامل، داوری و تفسیر قرار می‌دهد و نظریه‌هایی مانند نظریه‌های مرتبه‌بالاتر یا نظریه‌های خودانتساب معرفتی عمدتا در این سطح قرار می‌گیرند.

نوآوری مقاله صرفا در افزودن یک لایه جدید نیست، بلکه در نشان‌دادن رابطه سلسله‌مراتبی میان این مراتب است؛ رابطه‌ای که امکان تفسیر بسیاری از اختلاف‌های فلسفه ذهن را نه به عنوان تعارض نظری، بلکه به عنوان تفاوت در موضوع و سطح تحلیل فراهم می‌آورد.

دستاورد دوم مقاله، ارایه روشی برای تحلیل و طبقه‌بندی آزمایش‌های فکری در فلسفه ذهن است. در این پژوهش، آزمایش‌های فکری نه صرفا به‌عنوان ابزارهایی برای دفاع از نظریه‌های منفرد، بلکه به‌مثابه ابزارهایی برای آشکار ساختن ابعاد و مراتب متفاوت خودآگاهی تحلیل شدند. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود طبقه‌بندی آزمایش‌های فکری بر پایه چهار معیار مرتبط اما متمایز صورت گیرد؛ نخست، موضوع یا حوزه مساله که قلمرو کلی بحث را مشخص می‌کند؛ دوم، پرسش فلسفی محوری که مساله دقیق موردنظر آزمایش فکری را نشان می‌دهد؛ سوم، نوع آگاهی مورد بررسی که وجه خاصی از آگاهی، مانند خودآگاهی یا آگاهی پدیداری، را مشخص می‌سازد؛ و چهارم، جایگاه تبیینی که نسبت آزمایش فکری را با لایه‌های مختلف معماری خودآگاهی روشن می‌کند. تفکیک این چهار معیار مانع از خلط موضوع بحث با پرسش فلسفی یا سطح تبیین می‌شود و امکان مقایسه دقیق‌تر آزمایش‌های فکری را فراهم می‌آورد. بنابراین، معماری سه‌لایه‌ای خودآگاهی، افزون بر

ارائه الگویی نظری، چارچوبی روش‌شناختی برای سامان‌دهی و ارزیابی آزمایش‌های فکری در فلسفه ذهن نیز به دست می‌دهد.

این بازسازی روش‌شناختی نشان می‌دهد که بسیاری از تعارض‌های ظاهری میان نظریه‌های فلسفه ذهن ناشی از مقایسه پاسخ‌هایی است که اساسا به پرسش‌های متفاوت تعلق دارند. از این رو، «معماری خودآگاهی» افزون بر یک مدل نظری، چارچوبی تحلیلی برای سامان‌دهی و ارزیابی آزمایش‌های فکری در فلسفه ذهن نیز به شمار می‌آید.

هرچند مقاله حاضر بر بازسازی نسبت «انسان معلق» و «اتاق مری» متمرکز بود، اما مدل پیشنهادی ظرفیت گسترش به حوزه‌های وسیع‌تری از فلسفه ذهن را دارد. از مهم‌ترین مسیرهای پژوهشی آینده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. بررسی جایگاه سایر آزمایش‌های فکری، مانند «خفاش»، «زامبی فلسفی»، «مغز در خمره» و «اتاق چینی» در چارچوب معماری خودآگاهی؛

۲. تحلیل نسبت این معماری با نظریه‌های معاصر، از جمله نظریه فضای کاری جهانی، پردازش پیش‌بینانه، نظریه خودمدل و نظریه‌های مرتبه‌بالاتر؛

۳. بازسازی نظام‌مند ارتباط میان نظریه شعور بالذات ابن‌سینا و مباحث معاصر درباره خود حداقلی، آگاهی پدیداری و خودشناسی بازتابی؛

٤. توسعه مدل حاضر به عنوان یک برنامه پژوهشی برای سازمان‌دهی نظریه‌های خودآگاهی در فلسفه اسلامی، پدیدارشناسی و فلسفه ذهن تحلیلی.

در این افق، «معماری خودآگاهی» صرفا مدلی برای تفسیر دو آزمایش فکری نیست، بلکه فراچارچوبی برای طبقه‌بندی نظریه‌ها و آزمایش‌های فکری فلسفه ذهن به شمار می‌رود. ارزش اصلی این چارچوب در آن است که به جای قراردادن سنت‌های فلسفی در برابر یکدیگر، آنها را به مثابه تحلیل‌هایی از مراتب متفاوت خودآگاهی بازسازی می‌کند و بدین ترتیب، زمینه گفت‌وگویی روشمند میان فلسفه اسلامی، پدیدارشناسی و فلسفه ذهن معاصر را فراهم می‌آورد.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.
تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.
تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.
سهم نویسندگان: جواد حیدریان کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪)
منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Adamson P, Benevich F (2018). The thought experimental method: Avicenna's flying man argument. Journal of the American Philosophical Association. 4(2):147-164.
- Alter T (2017). Physicalism and the knowledge argument. In: Schneider S, Velmans M, editors. The Blackwell companion to consciousness. 2nd edition. Chichester: Wiley-Blackwell. p. 404-414.
- Baars BJ (1988). A cognitive theory of consciousness. Cambridge: Cambridge University Press.
- Block N (1995). On a confusion about a function of consciousness. Behavioral and Brain Sciences. 18(2):227-247.
- Brown JR (2011). The laboratory of the mind: Thought experiments in the natural sciences. 2nd edition. London: Routledge.

- Carruthers P (2011). The opacity of mind: An integrative theory of self-knowledge. Oxford: Oxford University Press.
- Chalmers DJ (1996). The conscious mind: In search of a fundamental theory. New York: Oxford University Press.
- Churchland PM (1985). Reduction, qualia, and the direct introspection of brain states. The Journal of Philosophy. 82(1):8-28.
- Clark A (2016). Surfing uncertainty: Prediction, action, and the embodied mind. Oxford: Oxford University Press.
- Conee E (1994). Phenomenal knowledge. Australasian Journal of Philosophy. 72(2):136-150.
- Dehaene S (2014). Consciousness and the brain: Deciphering how the brain codes our thoughts. New York: Viking Press.
- Dennett DC (1991). Consciousness explained. Boston: Little, Brown.
- Gallagher S (2000). Philosophical conceptions of the self: Implications for cognitive science. Trends in Cognitive Sciences. 4(1):14-21.
- Ibn Sina HIA (1981). AL-ISHARAT WA-AL-TANBIHAT (Volume 2). Qom: NASHR AL-BALAGHA. [Arabic]
- Ibn Sina HIA (2004). AL-NAFS MIN KITAB AL-SHIFA. Hasanzadeh Amoli H, editor. Qom: BUSTAN-E KETAB. [Arabic]
- Jackson F (1982). Epiphenomenal qualia. Philosophical Quarterly. 32(127):127-136.
- Jackson F (1986). What Mary didn't know. The Journal of Philosophy. 83(5):291-295.
- Kaukua J (2015). Self-awareness in Islamic philosophy: Avicenna and beyond. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sever Kıyak B (2025). From "I am" to incorporeality: The educational role of the flying man. BEYTULHIKME An International Journal of Philosophy. 15(4):1403-1424.
- Levine J (1983). Materialism and qualia: The explanatory gap. Pacific Philosophical Quarterly. 64(4):354-361.
- Lewis D (1988). What experience teaches. Proceedings of the Russellian Society. 13:29-57.
- Lipton P (2004). Inference to the best explanation. 2nd edition. London: Routledge.
- Loar B (1997). Phenomenal states. In: Block N, Flanagan O, Güzeldere G, editors. The nature of consciousness: Philosophical debates. Cambridge: MIT Press. p. 597-616.
- Marmura ME (1986). Avicenna's "Flying Man" in context. The Monist. 69(3):383-395.
- Metzinger T (2003). Being no one: The self-model theory of subjectivity. Cambridge: MIT Press.
- Nagel T (1974). What is it like to be a bat?. The Philosophical Review. 83(4):435-450.
- Norton JD (2004). On thought experiments: Is there more to the argument?. Philosophy of Science. 71(5):1139-1151.
- Parfit D (1984). Reasons and persons. Oxford: Oxford University Press.
https://academic.oup.com/book/12484
- Putnam H (1981). Reason, truth and history. Cambridge: Cambridge University Press.
- Razzaq GMHA (2024). Pillars of self-consciousness in the philosophy of Avicenna. MUSTANSIRIYAH Journal of Arts. 48(105):834-853. [Arabic]
- Rosenthal DM (2005). Consciousness and mind. Oxford: Oxford University Press.
- Sorensen RA (1992). Thought experiments. Oxford: Oxford University Press.
- White SL (2007). Property dualism, phenomenal concepts, and the semantic premise. In: Alter T, Walter S, editors. Phenomenal concepts and phenomenal knowledge: New essays on consciousness and physicalism. New York: Oxford University Press. p. 210-248.
- Zahavi D (2005). Subjectivity and selfhood: Investigating the first-person perspective. Cambridge: MIT Press.